هو العلیم

برائت در قرآن و مرز احتیاط الزام‌آور

تفاوت پرهیز مستحب با تکلیف بدون دلیل

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ برائت ـ جلسهٔ یکصدوهشتادم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

جایگاه مبانی آقاضیاء و شیخ در فهم ادله

یادم هست که مرحوم [آقا] ضیاء در اینجا یک حاشیه داشتند که دلالت این آیه را قبول کرده بودند: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾[1]. این‌طور به نظرم می‌آید که ایشان قبول کرده بودند ردّاً علی الشیخ و الآخوند.

به‌طورکلی رفقا، در کیفیت استدلال و کیفیت ورود و خروج مطلب به مطالب مرحوم آقا ضیاء بیشتر از نائینی توجه کنند؛ چون مطالب آقا ضیاء به آن مبانی عرفی و شرعی نزدیک‌تر است و آن ساذجیت و سلاست فهم عرفی مطالب آقا ضیاء نزدیک‌تر است تا مرحوم نائینی و همین‌طور مرحوم آخوند.

برای رسیدن به مغزای شرع و به آن قوهٔ تفکیر و استنباط، یکی ادراک مطالب و مبانی مرحوم شیخ بسیار کمک و مساعدت می‌کند و یکی هم مطالب مرحوم آقا ضیاء عراقی! مطالب این دو تا از [مطالب] مرحوم کمپانی و نائینی بهتر است.

البته آنها را هم باید مطالعه کرد، ولی من خیال می‌کنم اگر رفقا در طی این مباحثی که داریم همهٔ تقریرات آقا ضیاء را مطالعه کنند، خیلی خوب است؛ البته همه نقل می‌شود و باید مراجعه کرد، ولی منظورم این است که اهتمام به مطالب آقا ضیاء بیشتر از بقیه باشد.

مبنا بر حکومت آیات و ادله بر الزام به احتیاط و الزام... بود. این نکته مدّنظر بود و در این موارد، اگر آن‌طوری‌که باید و شاید مسئله مبیّن نشود، تقریباً می‌شود گفت که نتیجهٔ بحث به آن حد مطلوب نمی‌رسد. منظور آن است.

بسم الله الرحمن الرحیم

دلالت آیات بر آزادی عمل در شبهات

بحث راجع به دلالت آیات قرآن بر اباحهٔ فعل و ترک در شبهات وجوبیه و تحریمیه به‌نحو عام یا سکوت آیات و اجمال آیات نسبت به جواز اقتحام در شبهات بود.

عرض شد که لسان ادله و آیات، لسان جواز و اباحهٔ در فعل و ترک و اختیار فعل و ترک نسبت به شبهات وجوبیه و تحریمیه است. آیاتی در این زمینه بیان شد که آیهٔ اخیر، آیهٔ ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾ است؛ در اینجا لسان آیه، لسان تشویق و ترغیب به فعل و ترک است و اختیار [در أکل و غیر أکل]. البته آیه مربوط به أکل است، ولی به تنقیح مناط [شامل غیر أکل هم می‌شود]؛ چون اینجا فرقی بین أکل و غیر أکل نیست.

---

۱ سوره انعام (۶)، آیه ۱۱۹.
ترجمه:
«چرا از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید (و بر خود حرام می‌کنید)؟! درصورتی‌که آنچه خدا بر شما حرام کرده به تفصیل بیان نموده، جز آنچه به آن ناگزیر می‌شوید که باز حلال است.»
(محقق)

اولویت برائت در خوردن نسبت به دیگر افعال

در جایی که در مورد أکل، آیه موجب تشویق است، در موارد دیگر به طریق اولیٰ است؛ چون از ادله و روایات این‌طور استفاده می‌شود که اگر قرار بر این باشد که انسان و مکلف نسبت به موارد شبهه اجتناب کند، اولیٰ این است که در مورد أکل این رعایت و احتیاط را داشته باشد تا نسبت به لباس و امثال‌ذلک!

روایت طعام و نقش معلم در دانش انسان

چون أکل و شرب تأثیرات تکوینی در نفس انسان به‌وجود می‌آورند. آیه‌ای راجع به طعام است:

﴿فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ * أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا﴾[1] که در اینجا روایات داریم راجع به اینکه نباید طعام شبهه‌ناک باشد و همین‌طور تأویل و توجیه به باطنش این است که از امام صادق علیه‌السّلام روایت است:

عَن زَيدٍ الشَّحّامِ عَن أبی‌جَعفَرٍ عَلَيهِ‌السَّلامُ: فی قَولِ اللهِ عَزَّوجَلَّ: ﴿فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ﴾ قالَ قُلتُ: «ما طَعامُ؟» قال: «عِلمُهُ الَّذی يَأخُذُهُ عَمَّن يَأخُذُهُ.»[2]

نسبتِ طعام به علم داده شده که استاد و معلم تأثیر قاطع در کیفیت القاء مطالب و کیفیت علوم دارند و ممکن است بعضی از این علوم موجب هلاکت بشود.

علیٰ‌أیّ‌حال اگر قرار بر این باشد که در شبهه در [مورد] مأکولات از ناحیهٔ شارع رخصت در فعل داشته باشیم، به طریق اولیٰ در ناحیهٔ لباس و امثال‌ذلک این مسئله هست و حتی می‌توانیم استفادهٔ اولویت از این آیه بکنیم.

اطلاق آیه و بیان همهٔ محرمات

نکته در اینجا این است که آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ﴾. در اینجا «ما» به معنای موصول است و نفس سیاق آیه، افادهٔ اطلاق دارد؛ یعنی سیاق آیه جنبهٔ توبیخ در صدر آیه دارد و آن توبیخ باید در وقتی محقق بشود که جمیع موارد حلال و حرام در آنجا محقق و نازل شده باشد.

در آنجا توبیخ جا دارد، و اِلّا اگر مجمل باشد و بعضی از موارد حرام بیان شده و بعضی از موارد بیان نشده است، دیگر توبیخ معنا ندارد که در اینجا شارع بیاید توبیخ کند! این به مقتضای خود صدر آیه است.

تفصیل احکام و جایگاه حکم اضطرار

و اما به مقتضای ﴿فَصَّلَ﴾ که باز در آنجا تفصیل به معنای تبیین کل شیء هست که آن‌هم افادهٔ عموم می‌کند و همین‌طور به مقتضای ﴿إِلَّا مَا ٱضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾ که اضطرار در وقتی است که انسان عالم باشد و نسبت به حرام متوجه باشد که در آنجا باز به‌واسطهٔ حکم ثانوی اضطرار در آنجا پیدا می‌شود.

---

۱ سوره عبس (۸۰)، آیات ۲۴ ـ ۲۹.
ترجمه:
«آدمی باید به قوت و غذای خود به چشم خود بنگرد * که ما آب باران فروریختیم * آنگاه خاک زمین بشکافتیم * و حبوبات برویانیدیم * و باغ انگور و نباتاتی که هرچه بدروند باز بروید * و درخت زیتون و نخل خرما.»
(محقق)

۲ *الکافی*، ج ۱، ص ۴۹.

ما با این سیاق قطع پیدا می‌کنیم که منظور از «ما» در اینجا افادهٔ اطلاق است: ﴿وَقَدۡ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيۡكُمۡ﴾؛ «خدا برای شما به تفصیل بیان کرده است.»

بیان کلی محرمات و تبیین جزئیات در روایات

البته منظور از کل شیء، امهات محرمات است، اما خصوصیات نه. بسیاری از اینها در زمان ائمه علیهم‌السّلام بیان شده است؛ خصوصیات به‌نحو جزئی در زمان ائمه بیان شده است. بسیاری از اینها از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نقل شده که در مورد اسماک و حیوانات برّ و بحر از آنهاست و خیلی از موارد حرام در عبادات و یا به‌خصوص در معاملات از صادقین علیهماالسّلام است.

منظور امهات قضایا و مسائل است: ربا، غش، صرف و سلم، کالی به کالی، معاملات غیرجائز از قِبَل شارع، مأکولات، محرمات، غصب و امثال‌ذلک. خداوند به‌نحو کلی در زمان پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بیان کرده است.

اشکال شیخ انصاری به شمول آیه نسبت به شبهات

بنابراین در مواردی که احتیاط در آن موارد هست... در مورد این آیه، مرحوم شیخ انصاری معتقد است به اینکه سیاق آیه، علم مخاطب به موارد حرام را لازم گرفته است؛ چون وقتی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَدۡ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيۡكُمۡ﴾؛ یعنی قد فصَّل لکم کلُّ شیءٍ حرَّمَ علیکم، لازمهٔ تفصیل، علم مخاطب به حرام است؛ پس دلالت آیه بر مورد شبهه که جهل مخاطب به حکم است، منتفی می‌شود.[1]

تفاوت بیان احکام با علم مخاطب

جوابی که باید به مرحوم شیخ داد، این است که مسئله برعکس است؛ یعنی عکس ما أنتم معتقدون به است و آن این است که تفصیلی را که خداوند در احکام داده، نسبت به تنزیل احکام تمام است، ولی لازم نگرفته است که احکام مفصلاً... ما از تفصیل احکام، لازمهٔ او را استفاده می‌کنیم که لازمهٔ تفصیل احکام، علم مخاطب است؛ بلکه ما می‌گوییم که علم مخاطب نسبت به حکم و جهل مخاطب نسبت به حکم، هر دوی اینها لازمهٔ برای تفصیل در احکام هستند و از آنجایی که دایرهٔ لازم، اعم توسعةً از دایرهٔ ملزوم است و ممکن است که لازم با ملزوم دیگر هم پیدا بشود؛ پس ممکن است مخاطب جاهل به حکم باشد، درحالی‌که آن ملزوم است؛ یعنی عکسِ قضیه اینجا هست.

در واقع تفصیل احکام لازم است برای علم مخاطب نسبت به حکم؛ اگر مخاطب نسبت به حکم عالم باشد، لازمه‌اش این است که احکام مفصلاً بیان شده باشند؛ اما ممکن است احکام مفصلاً بیان شده باشد، ولی مخاطب عالم به حکم نباشد؛ یعنی از این طرف، دایره اوسع است.

مستحیل است که مخاطب عالم به حکم بشود، ولی هنوز احکام بیان نشده باشد؛ این نمی‌شود! یا باید خودش با علم غیب به احکام برسد که اصلاً بحث راجع به این قضیه نیست.

صحبت در این است که احکام از طریق شارع و از طریق نبی صلّی الله علیه و آله و سلّم بیان شده باشد. اگر از طریق شارع [و نبی] هست، بنابراین لازمهٔ علم مکلف به احکام است که احکام بیان شده باشد و ممکن است که احکام بیان شده و مکلف هنوز علم به احکام پیدا نکرده باشد؛ پس این خدشه و خلاف مرحوم شیخ محل تأمل است.

نفی الزام به احتیاط از جهت رفع مشقت

به‌همین دلیل، توبیخ ﴿وَمَا لَكُمۡ أَلَّا تَأۡكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ﴾ که خداوند متوجه افراد کرده است، از این توبیخ استفاده می‌کنیم که خداوند این مطلبی را که بیان کرده، این برای عدم ضیق و کلفتی

---

۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ***کفایة الأصول***، تعلیقه زارعی سبزواری، ج ۳، ص ۹ ـ ۱۱.

است که مخاطب و مکلف این کلفت را بر خود تحمیل می‌کند و این عمل خارج را بر خود حرام می‌کند؛ درحالی‌که خداوند آن را حرام نکرده است.

پس خداوند به‌وسیلهٔ این آیه آن کلفتی را که مکلف به‌واسطهٔ احتیاط ملزم بر خود تحمیل می‌کند دفع می‌کند و می‌گوید که: «اگر مورد، مورد حرام بود، کلفت بر شما تحمیل می‌شود و یَجب الطرح و اگر مورد، مورد حرام نبود، بنابراین این کلفتی را که بر خودتان هموار می‌کنید و کفّ نفس می‌کنید و احتیاط ملزم نسبت به این دارید، در اینجا مردود است.»

نیاز احتیاط الزام‌آور به دلیل خاص

تلمیذ: یعنی در حقیقت می‌توانیم بگوییم که احتیاط منجّز احکام نیست؟

استاد: بله، منجّز نمی‌تواند باشد مگر درصورتی‌که دلیل خاص داشته باشد. بله، ممکن است در بعضی از موارد خود دلیل از ناحیهٔ شارع بیاید؛ مثلاً در ناحیهٔ دما از ناحیهٔ شارع بیاید که در اینجا مثلاً یَجبُ الاحتیاط یا در ناحیهٔ فروج از ناحیهٔ شارع دلیل خاص بیاید که یَجبُ الاحتیاط؛ البته در ادلهٔ احتیاط، موارد احتیاط را بیان می‌کنیم.

اگر از ناحیهٔ شارع ما نسبت به مورد خاص، دلیل بر احتیاط نداشتیم، در اینجا ایجاب احتیاط افتراءٌ علَی الله می‌شود. مسئله این است.

یعنی یک مرجع در رسالهٔ عملیه بنویسد و به افراد خارجی و به مکلفین خارج فتوا بدهد که: «یَجبُ الاحتیاط»، درحالی‌که مورد، مورد فقدان نص، اجمال نص، تعارض نص است. در اینجا معنای یَجبُ الاحتیاط این است که شارع بر مخالفت احتیاط، عقاب را مترتب می‌کند؛ این معنایش افتراءٌ علی الله است. از کجا شما می‌دانید؟! شما به چه دلیل دارید احتیاط را واجب می‌کنید با این ملاک که بر ترک احتیاط، عقاب مترتب است؟! و لا نَعنی بِالحرام إلاّ هذا. این عبارةٌ أُخرىٰ حرام است. این یک مطلب است.

شاهد قرآنی بر اختصاص خطاب به مورد شک

مطلب دوم: اینکه اصلاً در خود آیه مورد، مورد شبهه هست: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ﴾. آیه می‌خواهد این را بفرماید که: «ما یک عده احکام حلال فرستادیم، یک عده احکام حرام فرستادیم.» مورد ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُواْ﴾ موردی است که مخاطب (در خود مفاد آیه دقت کنید!) از روی علم مخالفت با حکم الله نمی‌کند؛ چون اگر مخاطب بخواهد علماً (حالا یهود یا غیر یهود) مخالفت با حکم الله بکند، ﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم﴾ دیگر معنا ندارد.

خود آیه در اینجا می‌گوید: «چرا برخلاف حکم الله که من آمدم گفتم، شما عمل کردید؟!» اینکه آیه می‌گوید: ﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم﴾ معنایش این است که مخاطب از روی علم در مقام مخالفت نیست؛ بلکه از روی جهل و اعتقاد به اینکه یمکن أن یکون هذا مِن أحد الحُرُمات، از این باب می‌آید کفّ نفس می‌کند. و الاّ من‌باب‌مثال اگر مخاطب بداند که لحم غنم مباح است، اگر با اعتقاد به اباحه (یهود یا غیر یهود) بگوید: «حرام است»، دیگر ﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم﴾ معنا ندارد. در اینجا خدا می‌گوید که: «چرا با حکم من مخالفت کردی؟!» دیگر ﴿فَصَّلَ﴾ یعنی چه؟!

اینکه آیه می‌گوید: ﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم﴾ یعنی مخاطب دارد از روی جهل مخالفت می‌کند، نه از روی علم؛ اگر از روی علم باشد، دیگر تفصیل در اینجا معنا ندارد.

مثال رنگ لیوان‌ها و معنای تفحص

فرض کنید من می‌گویم که: «این رنگش آبی است.» شما می‌گویید که: «این رنگش سفید است.» می‌گویم که: «آقاجان، این رنگش آبی است؛ همه دارید می‌بینید! دیگر چرا می‌گویید که این رنگش سفید است؟!»

مثلاً تعدادی لیوان و تعدادی دفتر در اینجا داریم. شما می‌گویید که: «یکی از این لیوان‌ها رنگش سفید است.» من می‌گویم که: «آقا، شما بیایید تحقیق کنید و یکی‌یکی این لیوان‌ها را ببینید، آیا سفید در آن هست یا نه؟ اگر سفید در بین آنها بود، بگویید و اگر سفید در آنها نیست، نگویید که سفید هست.»

اینجا معنای تفصیل می‌آید، و اِلّا اگر مخاطب عالماً و عامداً با علم به حلیت غنم یا علم به حلیت ﴿مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ﴾ قائل به حرمت بشود، خدا در اینجا می‌گوید که: «و ما لكم أن تفترون على الله كذبا؛ من گفتم که این حلال است و شما گفتید که حرام است!» اینکه می‌گوید: ﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ﴾ یعنی شما از روی جهل و به اعتقادِ حرمت دارید این حرف را می‌زنید؛ درحالی‌که این در بین محرمات نیست.

نتیجهٔ استدلال و تفاوت جهل با مخالفت آگاهانه

خداوند در این آیه دارد مخاطبین را به تفحص تشویق می‌کند. اینکه می‌گوید: «من یک مقداری محللات در اینجا نازل کردم و یک مقداری محرمات در اینجا نازل کردم. شما بروید در بین محرمات و محللات نگاه کنید. اگر ﴿مِمَّا ذُكِرَ ٱسْمُ ٱللَّهِ عَلَيْهِ﴾ در بین محرمات است، اجتناب کنید و اگر در بین محللات است، اجتناب نکنید.» آیه دارد این را می‌گوید که مورد، مورد شبهه است. اصلاً آیه در مورد شبهه است.

کیفیت استدلال را متوجه شدید؟! این آیه دارد اصلاً مورد شبهه را می‌گوید، نه مورد علم را؛ یعنی درست برخلاف مبنای مرحوم شیخ نسبت به تفسیر این آیه، اصلاً آیه مورد علم را نمی‌گوید؛ بلکه مورد شبهه را می‌گوید و شبهه دیگر در اینجا مشخص است که تصریح به اقتحام در مورد شبهه با توجه به عدم علم است.

تلمیذ: حالا اگر از روی علم باشد، باید توبیخ باشد؛ یعنی باید وعدهٔ عذاب بدهد.

استاد: بله، این‌هم هست. درست است.

این‌هم یک آیه از آیاتی است که استدلال به برائت می‌شود کرد.

برائت و حرمت نسبت دادن حکم بی‌دلیل به خدا

یکی دیگر از آیاتی که ممکن است استدلال بر برائت بشود، ﴿مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ﴾[1] این آیه دال بر حرمت افتراء علی الله و انتساب امری به خداست، درحالی‌که ﴿وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ﴾؛ «این به او وحی نشده است.» منظور از ﴿أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ﴾ این است که انسان حکمی از احکام شرعی را مستند إلی الله بداند و منسوب به خدا کند و از روی جهل این حکم را منتسب کند، درحالی‌که عالم به این انتساب نیست و عالم به این نسبت نیست.

احکام الزام‌آور و شمول عنوان افترا

---

۱ سوره انعام (۶)، آیه ۹۳.

ترجمه:

«و کیست ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغی بندد و یا وحی به او نرسیده، گوید: "به من وحی می‌رسد" و نیز گوید: "من هم محققاً مانند آن (کتاب) که خدا فرستاده خواهم آورد."»

(محقق)

بناءً علیٰ هذا احکامی که مُنزَّل مِن عند الله هستند، از دایرهٔ فعل و از دایرهٔ کفّ خالی و جدا نیستند؛ آنچه در دایرهٔ فعل است، در تحت وجوب و استحباب است و آنچه در دایرهٔ کفّ نفس و نهی است، در دایرهٔ حرمت و در دایرهٔ کراهت است. آن اباحه هم که به جای خود که رجحان و عدم رجحان أحد الطرفین است. حالا ما آن اباحه را چون دائر بین هردو هست، در اینجا اصلاً مطرح نمی‌کنیم.

بناءً علیٰ هذا احکام منزّل تنجیزی از ناحیهٔ الهی یا واجب و یا حرام است. آنکه تنجیز است، می‌شود: مما أوحی الله تعالی إلی النبی؛ پس مما أوحی الله تعالی إلی النبی، احکام تنجیزی است که به‌درد مورد برائت ما می‌خورد، و اِلّا استحباب و کراهت هم که آن‌هم منزّل است. حکم تنجیزی واجب، حکم تنجیزی حرمت، حکمی است که منزّل إلی النبی است؛ بنابراین خلاف این حکم و انتساب آن به نبی و به شارع، ﴿مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا﴾ می‌شود؛ یعنی خداوند متعال حکم تنجیزی وجوبی آورده است و انسان حکم وجوبی را انکار کند و یا حکم تنجیزی تحریمی آورده است و آن حکم تنجیزی منکر واقع بشود، این مصداق برای این آیه خواهد بود.

فقدان و اجمال و تعارض نص در استدلال به آیه

حالا در مورد شبهه که مورد از مواردی است که حکم تنجیزی وجوب و حرمت استفاده نمی‌شود: فقدان نص و اجمال نص و تعارض نص. در این سه مورد، آن ما أنزل الله و ما أوحی الله إلی النبی آیا وجوب است یا حرمت است؟ ما نمی‌دانیم؛ چون بحث، بحث فقدان نص است یا بحث دیگر است. آن‌وقت دراین‌صورت که مورد، مورد فقدان نص یا اجمال نص است و ما أوحی الله إلی النبی مشخص نیست، انتساب الزام به فعل در شبههٔ وجوبیه و الزام به ترک در شبههٔ تحریمیه به معنای احتیاط ملزِم، حکمٌ منتسبٌ إلی الله تعالی مع إحنا لا نعتقد بأنَّ الله تعالی ألزمنا علَی الفعل أو ألزمنا علَی الترک و هذا مصداقٌ بَیِّن لهذه الآیة ﴿مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا﴾.

نسبت آیات برائت با ادلهٔ عقل و روایات

تلمیذ: با ادلهٔ احتیاط معارضه ندارد؟! جایگاه ادلهٔ احتیاط چه می‌شود؟

استاد: فعلاً بحث ما قرآن است بدون توجه به ادله. فعلاً ما هستیم با عقل و ادلهٔ عقلی، ما و ادلهٔ عقلی در قبال دلالت آیات. عقل در مورد فقدان نص و اجمال نص و تعارض نص، عقل حکم به چه می‌کند؟! اگر عقل حکم به احتیاط ملزم می‌کند، این احتیاط ملزم خلاف ما أنزل الله است. ما این را می‌خواهیم بگوییم؛ یعنی دلیل عقل را فعلاً از دایرهٔ دلالت آیات کنار می‌گذاریم و از دلالت آیات منعزل می‌کنیم.

بعد آن‌وقت سراغ روایات می‌رویم که آیا روایات دیگر بر این دلالت دارند یا ندارند؟ یا اینکه آیات دیگر دلالت بر وجوب احتیاط در شبهات تحریمیه و وجوبیه دارند یا ندارند که این دلالت آیات با دلالت آیات دیگر در تعارض واقع بشود؟

ما می‌گوییم که آیه‌ای که دلالت بر وجوب احتیاط در شبههٔ تحریمیه باشد یا وجوبیه باشد، نداریم. بله، آیات داریم مثل ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا﴾[1] یا آیه داریم راجع به نهی از ظن یا آیهٔ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾[2] که قائلین به احتیاط به این آیات تمسک می‌کند، ولی تمام اینها دلالتش با دلالت این آیات

---

۱ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۶؛ ***الله شناسی***، ج ۳، ص ۳۳۶، تعلیقه:
«و پیروی مکن از آنچه بدان علم و یقین نداری! زیرا تحقیقاً گوش و چشم و فکر، از آنچه بدون یقین پیروی شده‌اند، مورد بازخواست و مؤاخذه قرار خواهند گرفت.»

۲ سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۲؛ ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ۴۲:

محکوم است.

تفاوت رجحان احتیاط با ترتب عقاب

بله، ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾؛ یعنی «رعایت احتیاط بیشتر بکنید؛ یعنی در مواقع شبهه رعایت را خیلی خوب انجام بدهید.» ولی صحبت در این است که ما احتیاط را به‌نحوی بدانیم که مخالفت با احتیاط موجب عقاب بشود؛ این تحریم است و همان حکم به حرمت است.

یک وقتی می‌گوییم که فی کل شیء مثلاً یُستحب و یُستحسن الاحتیاط، اشکالی ندارد؛ در هر موردی مثلاً در مورد صلاة به اربعة جهات، در مورد أکل مال مشتبه، در مورد لحم مطروح باشد و یا لباس مشتبه به نجاست و طهارت باشد، بااینکه می‌شود تلبس به لباس مشتبه النجاسه کرد؛ چون شبهه بدویه است؛ اما درعین‌حال وقتی که یک لباس طاهر هست، انسان داعی ندارد که با لباس مشتبه النجاسه نماز بخواند.

این موارد احتیاط، موارد مستحسن است؛ اما اگر شما قائل بشوید که: «اگر با این لباس مشتبه النجاسه نماز بخوانید، مستوجب عقاب هستید [حرام است]»، این منظور من است.

معنای احتیاط الزام‌آور و قضای نماز

احتیاط ملزم این است که اگر شخصی با لباس مشتبه النجاسه نماز خواند، این نماز را باید بعداً قضا کند؛ یعنی احکام ملزمهٔ تکلیفه بر او مترتب است و [اینکه بگوییم که] اگر قضا نکرد، مستوجب عقاب است؛ این عبارة أخریٰ حرمت است و علم به حرمت وقتی که ندارید، این استناد حکم به الله تعالی است و هو ظلمٌ!

این افتراء و کذب و اینها این است که شما بیایید در یک موردی که احتیاط مستحب است، آن احتیاط را ملزم کنید؛ این حرام می‌شود، و اِلّا کسی شک در رجحان احتیاط ندارد.

احتیاط در احرام و طواف و نماز نساء

مثلاً مال مطروح در سوق را برنمی‌دارید بخورید. حالا صاحبش اعراض کرده یا اعراض نکرده، همه احتیاط می‌کنند و می‌گویند که: «دست نزن و برو.» یا فرض کنید که یک مالی روی زمین افتاده است، انسان نباید بردارد یا مثلاً یک لباس مشتبه به شبههٔ بدویه بین نجاست و طهارت هست [انسان احتیاط می‌کند و با لباس دیگری نماز می‌خواند].

یا من‌باب‌مثال شما می‌خواهید با لباستان احرام ببندید که در طواف و [احرام] طهارت لباس و اینها شرط است. آیا واقعاً بینکم و بین الله اگر یک لباس مشتبه النجاسه به شبههٔ بدویه باشد، آن لباس را می‌پوشید؟! نه! چرا؟! به‌خاطر اینکه مسئله مهم است و مسئلهٔ احرام و طواف است و اصلاً اشکال پیش می‌آید؛ طواف باطل است، مشکلات برایتان پیش می‌آید؛ ولی درعین‌حال باز نمی‌گوییم که این ملزم است؛ بلکه شما به‌خاطر تبعات بعدی این کار را انجام نمی‌دهید.

من‌باب‌مثال مردم یک حج می‌روند، نماز طواف معمولی و عمره را خودشان می‌خوانند، نماز طواف حج را خودشان می‌خوانند، ولی همین‌که به صلاة نساء می‌رسند، فوری به کسی دیگر نیابت می‌دهند؛ هم خودشان می‌خوانند و هم دیگری! مسئله خیلی مهم است!

یعنی خود عوام هم می‌دانند کجا باید احتیاط بکنند و در جایی که مسئله مهم است، خود انسان احتیاط می‌کند، به‌خاطر اینکه بعداً ریشش گیر نباشد؛ ولی صحبت در این است که [اگر] ما بگوییم که این احتیاط ملزم است به‌نحوی‌که مخالفت با احتیاط موجب عقاب بشود، این خلاف ما أنزل الله است.

وسواس و احتیاط خلاف احتیاط

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست به‌جای آورید و مبادا مرگ شما را فراگیرد مگر آنکه شما در درجه أعلای اسلام و تسلیم باشید!»

تلمیذ: آیهٔ قبل هم همین بود! یعنی احتیاط کنند، خوب است!

استاد: بله، احتیاط خوب است؛ در هر جایی احتیاط خوب است. حالا فرض کنید انسان در یک مورد، شبههٔ حرمت دارد ولو به شبههٔ ضعیف، احتیاط می‌کند؛ ولی یک وقتی این احتیاط موجب وسواس نشود؛ یعنی خود احتیاط در اینجا خلاف احتیاط می‌شود. ولی من‌حیث‌المجموع نفس این احتیاط اشکال ندارد.

آیهٔ نهی از نسبت حلال و حرام بدون علم

یکی از آیاتی که بر این مطلب دلالت می‌کند و مؤید است، آیهٔ شریفهٔ ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ﴾[1] است؛ منظور از این حلال و حرام در اینجا حلیت و حرمت اصطلاحی نیست؛ منظور از حرام یعنی وجوب الکف. البته این برای آن حرمت اصطلاحی لازم است. در خیلی جاها انسان کفّ نفس می‌کند، ولی آن حرمت اصطلاحی را ندارد؛ بلکه از باب احتیاط است.

حالا در موارد احتیاط می‌گوییم که گرچه علم به آن حرمت اصطلاحی نیست، ولی در این‌صورت وجوب احتیاط در جای خودش هست؛ یعنی در اینجا یک حرمت ثانوی منعقد می‌شود. در جایی که خود شارع به انسان حکم به احتیاط بکند، آن‌وقت انسان کار حرام انجام داده است؛ ولی اگر کشف خلاف نشد، دیگر در آن صورت اثرات وضعی و تبعی ندارد؛ اما اگر کشف خلاف شد، آن‌وقت اثرات وضعی و تبعی دارد.

مولوی یا ارشادی بودن امر شرعی به احتیاط

ولی علیٰ‌أیّ‌حال در موردی که خود شارع در آن مورد امر به وجوب احتیاط کرده است، این امر، امر مولوی است و امر ارشادی نیست! حالا بعداً می‌گوییم که دربارهٔ احتیاط می‌گویند که: «امر به احتیاط امر ارشادی است؛ یعنی ثواب و عقابی بر نفس احتیاط تعلق نمی‌گیرد الاّ ثواب و عقاب نسبت به آن موضوع!» ولی ما در آنجا عرض می‌کنیم که خود امر به احتیاط در شرع امر مولوی است؛ یعنی این از باب تجرّی، مستوجب عقاب است؛ گرچه ممکن است مخالفت نباشد و موافقت باشد.

تجری و سقوط از عدالت در مثال دماء

مثلاً در یک مورد امر به احتیاط می‌شود مثل دماء و فروج و شخصی را اعدام کنند، در عین اینکه احتیاط اقتضا می‌کرد که اعدام نشود و او را به قتل نرسانند، ولی در عین‌حال اعدام می‌کنند؛ خب نفس این عمل موجب سقوط از عدالت است؛ یعنی شخصی که مخالفت با احتیاط می‌کند، مانند این است که یکی از احکام منجّزه را در اینجا مرتکب شده که همان حرمت است. خب این اثرات وضعی دارد و اثرات تشریعی و اعتباری دارد: اولاً از اثرات وضعی آن تجرّی است که آن موجب کدورت نفس و قساوت است که بر آن مترتب است و عقابی که در روز قیامت بر این مترتب است که از باب تجرّی چرا این کار را انجام داده است.

ثانیاً اثرات اعتباری که دارد، سقوط از عدالت است؛ یعنی اگر کسی برخلاف احتیاط یک عملی را متجرّیاً انجام داد، از عدالت ساقط است و کار حرام انجام داده است؛ گرچه منکشف بشود که این شخص مستحق برای قتل بود، آن یک مطلب دیگر است.

---

۱ سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۱۶.

ترجمه:

«و شما نباید از پیش خود به دروغ چیزی را حلال و چیزی را حرام گویید و به خدا نسبت دهید تا بر خدا دروغ بندید که آنان که بر خدا دروغ بندند هرگز روی رستگاری نخواهند دید.»

(محقق)

اگر مشخص بشود که مستحق قتل بوده، او را اعدام نمی‌کنند؛ چون یک شخصی را کشته که مستحق قتل بوده؛ اما اگر بعد مشخص بشود که مستحق قتل نبوده، او را هم باید اعدام کنند؛ به‌خاطر اینکه در اینجا عالماً و عامداً برخلاف نهی شارع اقدام کرده است. این از آن موارد احتیاط است.

الزام به احتیاط و مصداق قول به غیر علم

حالا در مورد حلال و حرام، خداوند حلالی را نازل کرده و حرامی را نازل کرده. در اینجا خداوند تأیید می‌کند و تنقید می‌کند از شخصی که جاهلاً همین‌طوری به‌نحو متعارف [چیزی را به‌عنوان احکام] بگوید. ﴿لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ﴾ یعنی همین‌طوری لاابالی و به‌نحو لاابالی بگوید که: «این حرام است و آن حلال است.» خدا در اینجا می‌گوید که: «اگر لسان شما به حکمی ناطق می‌شود، باید نسبت به حکم عالم باشید و نمی‌توانید همین‌طور بگویید که هذا حلالٌ و هذا حرامٌ إلاّ أن تکون عالِمین بأنّه هذا حلالٌ و هذا حرامٌ.»

در شبهات به‌طورکلی این بحث پیش می‌آید که می‌گویند: «آقا، این کار را انجام بده و آن کار را انجام نده، احتیاط بکن یا احتیاط نکن.»

در شبهات، قول به وجوب احتیاط در شبهات تحریمیه و شبهات حکمیه، این همان عبارةٌ أُخریٰ قول به حرام مِن غیرِ علمٍ است؛ بنابراین این آیه هم می‌تواند یکی از آیاتی باشد که مورد استناد قرار بگیرد.

حاصل آیات برائت در شبهات حکمی

ما این بحث آیات را انشاءالله در این جلسه تمام می‌کنیم و بحث دیگری را شروع می‌کنیم که روایات هست. آیات بسیار زیادی در مورد قول به غیر علم یا ارتکاب یک شیء به غیر علم... آیات عدیده، چه آنچه که قوم به اینها استدلال کرده‌اند، مانند: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾[1] و یا آیهٔ ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًۢا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ﴾[2] و یا آیاتی که صراحت دارند در جواز برائت در شبهات حکمیه و همین‌طور آیات دیگری که به نظر می‌رسید ممکن است مورد استفاده قرار بگیرند، ذکر شد.

لذا با توجه به اینها می‌توانیم بگوییم که در شبهات حکمیه در مورد فقدان نص یا اجمال نص یا تعارض نصیّن، طبق آیات قرآن اختیار با انسان و با مکلف است.

پرسش از احتیاط‌های وجوبی در رساله‌ها

تلمیذ: این احتیاط‌های وجوبی که در رساله‌ها هست، چطور است؟

استاد: آنها هم همین‌طور هستند؛ البته باید دید برگشت اینها به چیست؟! آیا آن مفتی واقعاً حکم الله را فهمیده یا نفهمیده است؟! در خیلی از موارد، در نود درصد نمی‌فهمند؛ لذا مدام می‌گویند که: «احتیاط کنید!» یعنی این مواردی که شما چیز می‌کنید، به‌خاطر جهل به حکم است و لذا مکلف را در ضیق قرار می‌دهند و می‌گویند: «احتیاط کن، احتیاط کن، احتیاط کن!»

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

---

۱ سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۵؛ ***امام شناسی***، ج ۱۸، ص ۲۹۹:
«ابداً دأب و دَیدن ما آن نیست که عذاب کنیم مگر زمانی که رسولی را بفرستیم و حجّت را تمام نماییم.»

۲ سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۵؛ ***معاد شناسی***، ج ۸، ص ۲۱۲:
«دأب و عادت خدا این‌طور نیست که قومی را گمراه کند بعد از آنکه آنان را هدایت کرده است تا آن‌وقتی که برای آنها کیفیت تقوا و موارد تقوا را بیان کند.»